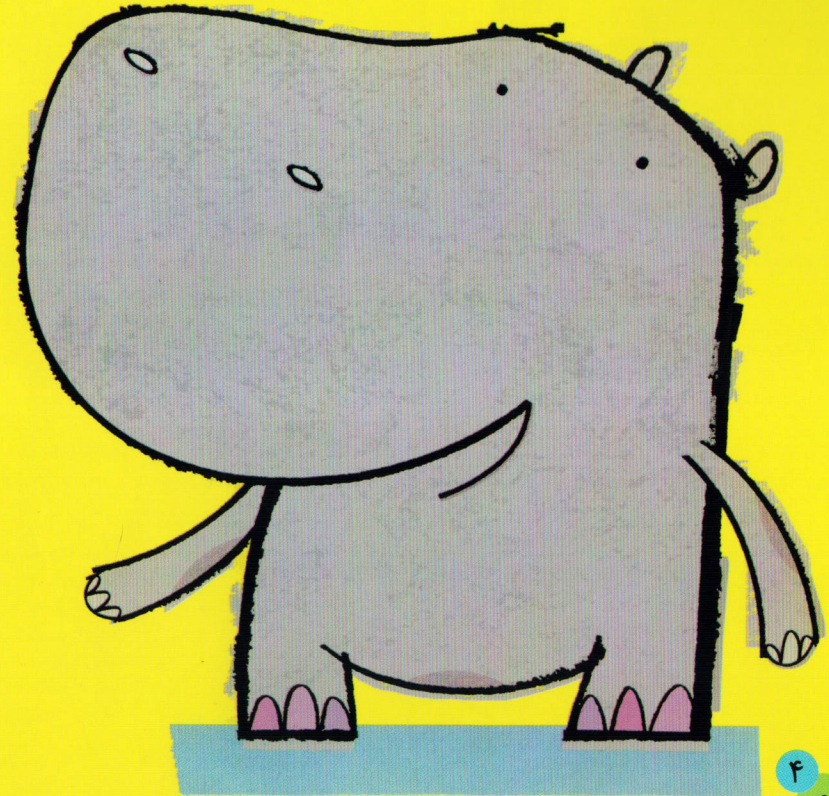
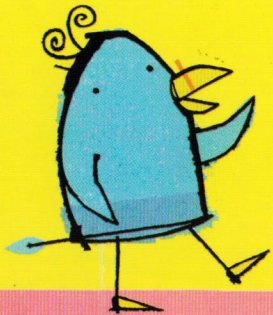


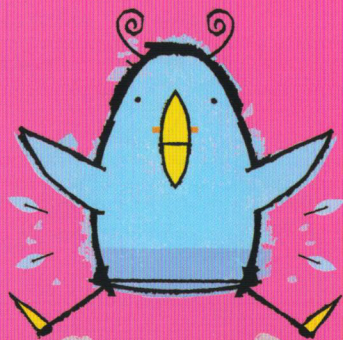
یکی بود، یکی نبود، زیر گنبد کبود خونه‌ی اسب آبی بود.
اسمش چی بود؟ گامبالی خان، گامبالی خان مهربان.



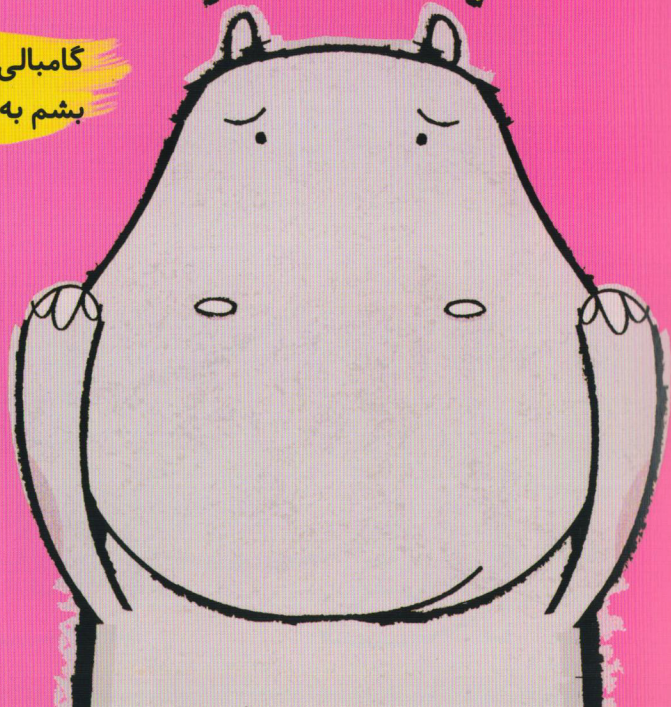
گامبالی خان یه دوست داشت. دوستی که مهربون
بود. بال بالی اسم اون بود.



بال بالی گفت: «بال دارم و بال دارم، یک دل خوشحال دارم»



گامبالی گفت یواشکی: «من توی بازی مون بشم به شکل چی؟ به شکل کی؟»



یک روز...

گامبالی خان به بالی بالی گفت: «که بیا، بازی کنیم با ما دو تا».

